

پروندهٔ ماه

مقصد ۴

۵۴ یادداشت ◀ رمز ارتباط مخاطب با طلا و مس



۵۴ یادداشت ◀ طلا و مس قصهٔ همهٔ ماست

۵۶ یادداشت ◀ طلا و مس یعنی دوست داشتن برای خدا

۵۷ نقد ◀ به همین سادگی؟

۵۸ نقد ◀ روحانیت به مثابه سوژه

۶۰ مقاله ◀ دست از مس وجود چو مردان ره بشوی



۶۲ گزارش ◀ کیمیای اخلاق، مس وجود

حضور «سیدرضا»، روحانی جوان و شهرستانی فیلم سینمایی «طلا و مس» بهانه‌ای شد که این پرونده حاشیه را به نام این فیلم رقم بزنیم. بزرگ‌ترین موفقیت «طلا و مس» بازنمایی فراز و فرودهای زیبای یک زندگی دینی در جامعه ایرانی است. زندگی سیدرضا و همسرش زهرا سادات، روایت زندگی بسیاری از خانواده‌های ایرانی است که بر مدار دین و سنت اسلام زیست می‌کنند و برای آنها زیبایی‌های این حیات بدیهی و قابل مشاهده است؛ بزرگترین گوهری که تمجید و ستایش اهالی فرهنگ را نسبت به «طلا و مس» برانگیخته است. نمایش ساده و روان یک زندگی دینی با در نظر داشتن سایه روشن‌های باورپذیر آن بوده است.

مس طلا و

پرونده ۲

به کوشش:
سید احمد بطحایی

رمز ارتباط مخاطب با طلا و مس



همایون اسعدیان
کارگردان
فیلم طلا و مس

اشاره: بی‌شک طلا و مس نقطه عطفی در کارنامه همایون اسعدیان است. بسیاری این فیلم را شروع طلا شدن کار او پس از مس‌هایی مانند ده‌رقمی می‌دانند. اسعدیان در حال حاضر هم در حال انجام مراحل پایانی آخرین کارش «بوسیدن روی ماه» است. کاری که دومین همکاری او با منوچهر محمدی است. ناگفته نماند اسعدیان دو فیلم راویوبلی و سعادت‌آباد را نیز در مقام تهیه‌کنندگی دارد و هم‌اینک رئیس کانون صنفی تهیه‌کنندگان است.

«طلا و مس» حاصل کار گروهی از هنرمندان و همکاری است که همگی با صفا و صمیمیت، به خدمت این کار درآمدند. جنس موضوع «طلا و مس» باعث شد که همه عوامل، تحت تأثیر قصه، نهایت تلاش و هنر خود را عرضه کنند، آن هم به گونه‌ای که خودشان دیده نشوند.

این نکته که بازیگر بدون استفاده از عناصر فریبنده، تلاش کند زندگی را، آن هم به صورتی واقعی، به نمایش بگذارد و خود را عرضه نکند، بلکه زهراسادات و سیدرضا را تصویر کند، در این حرفه کار آسانی نیست.

اینکه فیلم‌بردار عالماً و عامداً هنر فیلم‌برداری و نورپردازی را نه



حامد محمدی
نویسنده فیلمنامه
طلا و مس

«طلا و مس» قصه عاشقانه‌ای بود که این روزها کمتر یافت می‌شود. داستان عاشقانه‌ای که هیچ حرف عجیب و غریب و فیلسوفانه‌ای نمی‌زند

طلا و مس

قصه همه ماست

شخصیت‌های آن داستان، این روزها چه می‌کنند. شخصیت‌های داستان «طلا و مس» هنوز هستند و زندگی می‌کنند، زندگی زیبایی که هر لحظه‌اش یک فیلم سینمایی است. خیلی دوست دارم بدانم که سیدرضا بعد چند سالی که در تهران مانده، آیا لهجه‌اش عوض شده است؟ آیا هنوز هم فرش می‌بافد؟ و اگر می‌بافد چه طرح و نقشه‌ای را برای قالیچه‌هایی که می‌بافد، انتخاب می‌کند. آیا هنوز به درس حاج رحیم می‌رود؟ خیلی دوست دارم بدانم حمید به شهرش برگشته یا در تهران مانده و با بنزین لیتری هفتصد تومان به کار و کسب حلال مشغول است؟ امیدوارم شیخ حمید خیلی به کرایه‌اش اضافه نکرده باشد! نمی‌دانم عاطفه با مدرسه‌های تهران و هم‌کلاسی‌های تهرانی‌اش چه می‌کند. ولی می‌دانم که شیرین زبانی‌هایش برای پدر و مادر هنوز هم ادامه دارد. فکر می‌کنم عاطفه هنوز هم از پدرش حساب می‌برد و جلوی او هر حرفی را نمی‌زند. امیرعلی حالا حتماً حرف می‌زند. خیلی دوست دارم بدانم نخستین کلمه‌هایی که گفته، چه بوده است. با شیطنتی که از امیرعلی دیدم، یقین دارم که پدر و مادرش را کلافه کرده و از در دیوار بالا می‌رود. زهراسادات تا حالا حساسی از دست شیطنتهای امیرعلی کلافه شده است.

این روزها که قرار است شعار «دو بچه کافی است»، فراموش شود؛ نمی‌دانم آیا سیدرضا و زهراسادات بچه دیگری دارند یا به همان دو بچه اکتفا کرده‌اند؟

زندگی در تهران و خرج و مخارج و سختی تربیت بچه‌ها روی دوش زهراسادات باید خیلی سنگینی بکند. نمی‌دانم حوصله‌اش از این شهر شلوغ و پر از ترافیک سر رفته یا به شهرشان نیشابور بازگشته‌اند؟

نگارش یادداشت برای قصه‌ای که بیش از دو سال از تولدش گذشته، کار سختی است. اما به احترام دوستان نادیده و محترمی که این فیلم را پسندیده‌اند و همچنین با خاطره شخصیت‌های «طلا و مس» که دلم برایشان یک‌دوره شده، این چند سطر نوشته شد. قصه «طلا و مس» در طول یک سال نوشته شد. قصه ساده‌ای که در نگاه اول بیشتر شبیه خاطره‌نویسی یا یک درد و دل ساده بود. اما به‌حق که داستان سخت و دشواری بود. بعضی از دوستان نزدیک خودم فکر می‌کردند که من طلبه بودم یا این افتخار را داشته‌ام که مدتی در این لباس باشم. اما حقیقت ماجرا این بود که «طلا و مس» قصه همه ماست. نه اینکه متعلق به یک قشر خاص باشد و یا مخاطبی محدود و مشخص داشته باشد. «طلا و مس» قصه عاشقانه‌ای بود که این روزها کمتر یافت می‌شود. داستان عاشقانه‌ای که هیچ حرف عجیب و غریب و فیلسوفانه‌ای نمی‌زند.

اما حرف و حدیث‌هایی که اطرافش پدید آمد، برای من که خیلی سخت و سنگین بود. تفسیرهای اشتباه، و حتی همراه با کینه‌های که بعضی‌ها از این فیلم داشتند. به‌راستی که خستگی کار را روی تنم نشانند. بعضی وقت‌ها اشکم می‌گرفت که چرا بعضی‌ها ندیده فیلم را این چنین قضاوت می‌کنند. این را هم بگویم که اشک چیز بدی نیست و اتفاقاً بعضی وقت‌ها خیلی هم به درد می‌خورد. به هر حال هر چه بود، گذشت و تمام شد. برای من که «طلا و مس» تبدیل به خاطره‌ای شد از شخصیت‌هایی که خیلی دوستشان دارم. همین که شاید بعضی‌ها با دیدن فیلم به فکر فرو می‌روند یا شاخه گلی برای همسرشان می‌گیرند یا قطره اشکی از چشمشان می‌آید، مرا بس است. به بهانه این یادداشت حالا که بیش از دو سال از آن روزها می‌گذرد؛ من هم مثل خیلی‌ها دوست دارم بدانم که

منتخب

برای من که «طلا و مس» تبدیل به خاطره‌ای شد از شخصیت‌هایی که خیلی دوستشان دارم. همین که شاید بعضی‌ها با دیدن فیلم به فکر فرو می‌روند یا شاخه گلی برای همسرشان می‌گیرند یا قطره اشکی از چشمشان می‌آید، مرا بس است

در ثبت تصاویر عجیب و غریب و حرکت‌های بی‌منطق دوربین، بلکه به روانی و آرامش، همچون چشمی بی‌طرف و ناظر در آورد، کارستانی است که در «طلا و مس» تجلی یافته است. اینکه طراحی صحنه و لباس بکوشد چیدمان زندگی را به گونه‌ای انجام دهد که ما باور کنیم که در خانه یک طلبه زندگی می‌کنیم، بدون اینکه چیزی مزاحم نگاه و جلب توجه ما شود، هنری است که قطعاً فروتنی و کف نفس می‌خواهد. اینکه موسیقی چنان به خدمت کار درآید که وجود آن را احساس نکنی و اساسا در پایان اگر بپرسی که فیلم موسیقی داشت، مخاطب تردید کند که چیزی شنیده است؛ نکته قابل

تأملی خواهد بود. اینکه قصه فیلم به گونه‌ای روایت شود که شما فیلمنامه‌نویس را نبینی، بلکه آدم‌های قصه را دنبال کنی؛ نیازمند از خودگذشتگی فیلمنامه‌نویس است. شاید از این دست، نکات بسیار دیگری را به دلیل مجال تنگ نتوان توضیح داد. ولی در یک کلام مختصر در «طلا و مس» تلاش شد به جای اینکه سینما با همه جذابیت‌ها و اغواگری‌هایش ملاک باشد؛ اصل زندگی معیار و میزان قرار گیرد و شاید رمز ارتباط خوب مخاطب با «طلا و مس» در همین نکته ساده باشد.



البته از آن سیدرضایی که من می‌شناسم، احتمال می‌دهم استاد دیگری را در یک گوشه کشور پیدا کرده و باز اسباب و اساسیه‌اش را زده زیر بغلش و رفته پی کسب علم و دانش. از سپیده امروز داستان «طلا و مس» تصویر روشنی در ذهنم نیست. نمی‌دانم الان چه حال و روزی دارد. نمی‌دانم چه می‌کند. آیا باز هم خشک و تر را با هم می‌سوزاند؟ یا نگاهش به هم‌لباس‌های سیدرضا فرق کرده؟ سپیده‌ها، این روزها خیلی زیاد شده‌اند. کاش هم‌لباس‌های سیدرضا کاری نکنند که این سپیده‌ها باز هم خشک و تر را با هم بسوزانند. آید، همان دختری که سندرم دان داشت، در «طلا و مس» یک شخصیت دوست‌داشتنی، فرشته‌سیرت و آسمانی بود. امثال این بچه‌ها را همه‌جا می‌بینیم. مثل فرشته‌هایی هستند که باید مراقبشان بود. فقط امیدوارم این فرشته‌ها در هوای پر از دود

تهران سالم و سرحال باشند، باز هم بخندند، خوش باشند، و پدر و مادرشان از داشتن چنین فرشته‌هایی افتخار کنند. توی این مدت، زانوهایم خیلی درد گرفته است. دکتر می‌گفت به خاطر نشستن زیاد و ورزش نکردن است. یک پماد داده که روی زانوهایم بمالم، و یک آمپول که هفته‌ای یکبار تزریق کنم. اگر اعظم خانم را ببینم، حتما آدرس این دکتر را به او می‌دهم و برایش یک وقت از دکتر می‌گیرم. برای زهراسادات بعد از این دو سال نمی‌دانم چه بگویم، چه بنویسم که حق مطلب را ادا کرده باشم. فکر می‌کنم عطری که سیدرضا برایش خریده بود، هنوز تمام نشده باشد و آن روسری را هم هنوز سرش می‌کند. یقین دارم که بیماری‌اش بهتر شده و الان دیگر می‌تواند برای بچه‌هایش ماکارانی‌های خوشمزه‌ای درست کند. من که خیلی برایش دعا کردم، شما هم همهٔ مریض‌ها را دعا کنید.



منوچهر محمدی
تهیه‌کننده
طلا و مس

منوچهر محمدی از آن دسته تهیه‌کنندگانی است که می‌توان حضور و رد پایش را در فیلم‌هایش دید. طلا و مس، عصر روز دهم، میم مثل مادر، مارمولک، از تفاع پست، زیر نور ماه، مسافر ری، بازمانده، من زمین را دوست دارم، همسر، از کرخه تا راین و هی جو فیلم‌هایی هستند که محمدی طی ۲۲ سال در کارنامه سینمایی خود دارد.

«طلا و مس» یعنی دوست داشتن برای خدا

«طلا و مس» حاصل دغدغه‌های بسیاری بود که در وانفسای روزگاری که غفلت و ترویج آن، در عرصه‌های تصویری حرف اول را می‌زند، پرداختن به زندگی یک طلبه جوان، جویا و تشنه درس اخلاق، با فرهنگی که لودگی و مسخرگی، متر و میزان اصلی آن شده، بسیار ناهمخوان است. شاید بهتر باشد دیگران درباره این فیلم بگویند و بنویسند تا ما سازندگان اثر، اما به حکم وظیفه‌ای که به اجرای آن امر شد، ناچار چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱. «طلا و مس» تلاش می‌کند اندرونی زندگی یک زوج مذهبی را به گونه‌ای ترسیم کند که بتوان از آن، درس فداکاری و مهربانی آموخت.

۲. «طلا و مس» سعی دارد عزت نفس و کرامت آدم‌ها را در فرهنگ امروز کشور - که بیشتر موضوعات آن نمایش دعوی زن و شوهری با اختلافات ابلهانه ناشی از چشم و هم‌چشمی و حسادت است - در بیانی متفاوت به نمایش بگذارد.

۳. «طلا و مس» در تلاش است مفهوم «ملا شدن چه آسان، آدم‌شدن چه مشکل» را با بحث اخلاق نظری و عملی به تصویر درآورد، و اینکه آدم‌ها وقتی که به اخلاق عالی‌ه متخلق شدند، عین تواضع و فروتنی می‌شوند و حتی ادب را دم در مجلس درس اخلاق نشستن می‌دانند نه ورود به آن.

۴. «طلا و مس» می‌کوشد این مفهوم عمیق و بزرگ در سوره انشراح را به نمود عینی در زندگی تبدیل کند که: «فإن فرغت فأنصب» هنگامی که به فراغت رسیدی، باید قیام کنی و برای خدمت خدا و انتشار و تبلیغ دین بایستی.

به همین سبب است که سیدرضا در فیلم «طلا و مس» به همسرش که در آستانه فلج شدن و درگیر بیماری حادی است و شاید دیگر نتواند وظایف زناشویی، همسری و حتی مادری را انجام دهد؛ عاشقانه می‌گوید: «دوستت دارم» و این همان حرفی است که او پشت در کلاس از استاد شنیده: «دوست داشتن برای خدا».



سپیده (سحر دولت‌شاهی) پرستار بیمارستان، برای عیادت از بیمار سابقش به خانه سیدرضا (بهروز شعبانی) می‌آید. اما وقتی زهراسادات (نگار جواهریان) را - که همراه بچه‌ها و همسایه به هواخوری رفته - نمی‌یابد چرخش در آن خانه قدیمی می‌زند و دستی بر دار قالی می‌کشد و از دوست‌داشتنی بودن و مهربانی‌های زهرا می‌گوید و بعد از «اینجا منو یاد بچی‌هام می‌اندازه» و ستایش سادگی و زیبایی (و به تعبیر خودش «با حالی!») خانه سید، با حسرتی عمیق از زندگی به‌ظاهر نکستی خودش، آن پیام اخلاقی مشعشع را بسیار گل‌درشت و بی‌ظرافت صادر می‌کند: «خوش‌بختی یعنی دیدن چیزهای کوچک». او سیدرضا و زهراسادات و بچه‌هایشان را خوشبخت می‌داند و از خیلی چیزها خبر ندارد. از اینکه چشمان سیدرضا پای همان دار قالی دارند کور می‌شوند. از اینکه سیدرضا به خاطر تأمین معیشت، به قالی‌بافی رو آورده. از اینکه عاطفه شرم دارد وقت‌هایی که پدرش عبا و قبا و عمامه بر تن دارد، تا مدرسه همراهی‌اش کند. از اینکه امیرعلی باید زبردست مادری فلج بزرگ شود. از اینکه سیدرضای بی‌یار و یاور، از این پس باید برای بچه‌ها هم پدر باشد و هم مادری کند و تر و خشکشان نماید. سپیده از همه اینها و خیلی چیزهای دیگر خبر ندارد و همچون توریستی که زندگی ساده این آدم‌های غریب برایش جذاب و بدیع



وقتی شخصی تصمیم می‌گیرد لباس دین بپوشد و حاضر می‌شود همه زندگی، عمر و آینده و حتی خانواده خود را در راه مقدس خدمت به شریعت وقف کند، همه فعالیت‌های جنبه‌ای اجتماعی پیدا می‌کنند

به همین سادگی؟



کند، همه فعالیت‌هایش، خواهی نخواهی، جنبه‌ای اجتماعی پیدا می‌کنند و دغدغه‌اش دیگر فقط نجات خویش نخواهد بود. پس تصویری می‌تواند دقیق‌ترین شمایل را از این صنف ترسیم کند که دربردارنده - اگر نه جمیع که - مهم‌ترین این وجوه باشد و این کلیدی‌ترین عنصر مفقود «طلا و مس» است.

به طور قطع کسانی پیدا خواهند شد که اعتقاد داشته باشند اقتضای قصه، این‌گونه و این اندازه پرداختن به شخصیت طلبه و از این زاویه خاص نگاه کردن به زندگی روحانی فیلم است. بگذارید به مدد این دوستان بیاییم و به حرف‌های تهیه‌کننده و کارگردان فیلم استناد کنیم که اعلام کرده‌اند نیت اصلیشان از ساختن «طلا و مس» در وهله اول نمایش دادن عشق ناب شرقی به دور از کافی‌شاپ‌بازی‌های مرسوم سینمای ایران است. گذشته از رابطه سیدرضا و زهراسادات که بیش از عشق به ترجم شبیه است و با فرض مآجور بودن این نیت خیر؛ اما مگر فیلم مهجور «او» (به کارگردانی رهبر قنبری) همین موضوع را با پرداختی کامل‌تر و پایانی تراژیک‌تر (یادمان باشد دختر روحانی فیلم در پایان می‌میرد) به تصویر نکشیده بود؟ خاطره‌انگیز شدن «زیر نور ماه» (سیدرضا میرکریمی) هم نه فقط به خاطر دست‌مایه قرار گرفتن موضوع روحانیت، که در درک جوانب حضور روحانیت در اجتماع و ساده‌نپنداشتن قواعد این تعامل بود.

باشد، فقط لحظاتی به ملاقاتشان می‌آید و بی‌اطلاع از سایر جنبه‌ها و ابعاد زندگی طلبه قصه ما، نهایت توجه و هم‌دردی‌اش را با هدیه دادن کتابی درباره بیماری ام‌اس ابراز می‌دارد.

همه این حرف‌ها را از باب اشکال‌تراشی بر «طلا و مس» و ایرادگیری بنی‌اسرائیلی بر این فیلم گرم و صمیمی ذکر نکردم که اگر قرار بر مچ‌گیری بود، لیست کردن ضعف‌هایی همچون بازی تکراری و نجسب مهران رجبی یا تصنعی بودن خواب‌آلودگی و خمیازه کش‌دار نیمه‌شب پرستار آزمایشگاه یا درست پرداخت نشدن واکنش پزشک و پرسنل بیمارستان، در برابر مرگ یکی از بیماران، یا مکالمه تلفنی سیدرضا با تلفنی که کارت اعتباری‌ای در آن نبود یا... کار آسانی می‌نمود. سکانس ملاقات سپیده از زندگی سیدرضا از آن‌روی قابل استناد است که به‌نوعی می‌تواند استعاره‌ای از رویکرد یک‌جانبه‌نگر و تقلیل‌گرای سینماگران ایرانی به روحانیت باشد. سینماگران - در همین چند اثر انگشت‌شماری که با این موضوع ساخته شده - هیچ‌گاه نتوانسته‌اند در ترسیم شخصیت یک روحانی، ابعاد چندگانه و جنبه‌های متنوع این پرسوناژ دراماتیکی را با مهارت و ایجاز انعکاس دهند. وقتی شخصی تصمیم می‌گیرد لباس دین بپوشد و حاضر می‌شود همه زندگی، عمر و آینده و حتی خانواده خود را در راه مقدس خدمت به شریعت وقف

منتخب

خاطره‌انگیز

شدن «زیر نور ماه» (سیدرضا میرکریمی) هم نه فقط به خاطر دست‌مایه قرار گرفتن موضوع روحانیت، که در درک جوانب حضور روحانیت در اجتماع و ساده‌نپنداشتن قواعد این تعامل بود

سیدحمیدرضا
قادری

مهم‌ترین تلاش آینده ما این است: رهایی از وسوسه
ترسیم مدرن روحانیت برای خوشایند خلق الله

روحانیت به مثابه سوژه

کند. ولی این سوژه شدن تبعاتی هم دارد که مهم‌ترینش عدم پرداختن به تمام وجوه زندگی روحانیت و هاله زدایی از زندگی روحانیون است. شاید در میان خوانندگان این سطور کسانی با این هاله زدایی یا تقدس زدایی موافق باشند. ولی از یاد نبریم باید دید در برابر این زدودن ها چه دستگیرمان خواهد شد. تبدیل شدن روحانیت به عاملی برای ساخت اثری متهورانه یا متفاوت یا «پرفروش!!» که برای کارگردانان یا نویسندگان تازه کار خودش می‌تواند در صورت تداوم یک آفت باشد.

گرچه این روزها به واسطه نمایش فیلم سینمایی «طلا و مس» تقدیر زیادی روانه سازندگان این اثر می‌شود ولی شاید باید نمایش چهره حقیقی یا به بیان دیگر بیشینه‌ای روحانیت را در آثاری دیگر که عمدتاً تلویزیونی هستند جست. نکته جالب رویکرد متفاوت رسانه تلویزیون و سینما در پرداختن به روحانیت است. هر اندازه سینما کنجکاوانه و بازگوشانه و حتی گاه انتقادی به روحانیت می‌نگرد - که لازمه خاستگاه هنرمندان سینمایی است - تلویزیون محترمانه و البته رسمی با این کسوت برخورد می‌کند. گرچه به اعتقاد نگارنده تصویر روحانیت در تلویزیون اصیل‌تر از سینما است؛ گرچه هیاهوی سینما بیشتر باشد. برای نمونه اگر به هاله موجود در اطراف روحانیون در کل تاریخ بنگریم ایشان را طبقه‌ای متدین، مقدس و درگیر با امور عامه می‌یابیم که در بزنگاه‌های مهم با بهره بردن از منطق و تیزهوشی خود در تغییر مشی حاکمان یا تغییر مسیر تاریخ موثر بوده‌اند. این مهم را در دو اثر تلویزیونی «روزگار قریب» ساخته کیانوش عیاری و «کیف انگلیسی» ساخته سید ضیاء الدین دری می‌توان دید.

جالب آنکه در هر دو اثر، رضا کیانیان در قالب روحانی‌ای مسن و البته دوست‌داشتنی، دو نقش آفرینی ماندگار را برای روحانیت خلق کرده است. در این دو اثر با هنرنمایی هر چه تمام‌تر روحانیت درست در همان نقش ازلی و ابدی‌اش ترسیم می‌شود که البته جزو ماندگارترین بازنمایی‌های دراماتیک روحانیون در عالم نمایش تلقی می‌شود. در سوژه سینما همچنان روحانیت یک سوژه است برای بیان حرفهای نویسندگان و تهیه‌کنندگان. در حقیقت ترسیم روحانی آن‌گونه که خود دوست دارند یا در زندگی‌شان تجربه کرده‌اند. لذا در جاهایی با خواست جمعی روحانیون در تقابل قرار می‌گیرد. چه روحانیون جوان لپ تاپ به دست که هر صبح وبلاگ‌های خود را به روز می‌کنند و از این کلاس زبان به آن کلاس فن بیان و خطابه در تردند و چه آن دسته روحانیونی که سنتی می‌زیند. گرچه تا کنون به دلیل مهارت سینماگران و نویسندگان از سوی نهادهای مسئول و غیر مسئول این عزیزان نتوانسته‌اند هم‌چون دیگر سوژه‌ها توسن خیال را به هر سو بتازانند پس آنچه از روحانیت ترسیم شده خیلی مغایر

از «زیر نور ماه» تاکنون حضور روحانیت در سینما و رسانه روندی رو به رشد داشته است؛ چه آن زمان که این حضور قالبی یا کلیشه‌ای بود (مثل نیاز داستان به یک امام جماعت یا خواننده خطبه عقد) یا چه آن زمان که این روحانی در روند پیشبرد داستان نقشی محوری یا به هر حال مهم داشته است. (از خود زیر نور ماه بگیر تا طلا و مس).

این حضور گرچه شاید در روزهای آغازین، مناقشه‌برانگیز و حتی خط قرمز گونه بود؛ اما اکنون دیگر نوعی امر مرسوم تلقی می‌شود. گرچه به دلیل قداست ذاتی این کسوت در ذهن عامه و همچنین حساسیت خود اهالی کسوت روحانیت روی نمایش دراماتیکشان در تلویزیون و سینما کمتر نویسنده یا کارگردان یا تهیه‌کننده‌ای به خود اجازه می‌دهد به این حیطه نزدیک شود؛ زیرا «سری که درد نمی‌کند را چه حاجت به بستن».

ذوق زدگی روزهای اول پس از نمایش «زیر نور ماه» باعث تولید آثاری شد که در آنها دیگر روحانی فقط در کار پیوند قلبها و خواندن نماز و چند توصیه تکراری اخلاقی و عرفانی نبود. بلکه مانند دیگر شخصیت‌های دراماتیک تاریخ هنر، او نیز درگیر چالش‌های روایی و داستانی می‌شد؛ از رضا ناجی در فیلم «او» گرفته تا هومن سیدی در «پارهنه در بهشت». این خود رخدادی شگرف بود. اولین نمونه تمام‌قد بازی کردن یک روحانی در نقش یک روحانی به سریال «گمگشته» ساخته رامبد جوان برمی‌گردد؛ که در آنجا روحانی سید خوش سیرت و خوش صورت سریال در کنار آتیلا پسیانی از عهده نقشش به خوبی برآمد و تا حدودی در روند داستان درگیر چالش بود؛ چالشی به نام رفاقت. پس از آن بازی غیر روحانیون در نقش روحانیون این مهم را بر عهده گرفت؛ از پارسا پیروزفر و افشین هاشمی گرفته تا محسن تنابنده و دانیال حکیمی و بهروز شعبی و رضا کیانیان. فهرست این روحانی‌نمایان (!) آنچنان نیست که یادمان نماند.

این امر در روزهای اول به همراه کنجکاوی ذاتی مردمان برای سر در آوردن از مناسبات زندگی اجتماعی و شخصی روحانیون منجر به شکل‌گیری نوعی شبه زائر شد که در آن روحانیون محور داستان بودند. اطلاق شبه زائر البته با تسامح است و بیشتر برای نشان دادن حجم ساخت و سازهایی است که در آنها روحانیت به مثابه سوژه مورد کند و کاو نویسنده قرار گرفته بود و با سرمایه تهیه‌کننده و هنرنمایی بازیگران و هدایت کارگردان، تصویری نا آشنا یا نو از روحانیت برای مخاطب نمایش می‌دادند. اینکه سوژه شدن روحانیون امری خوب است یا بد باید در گذر زمان مورد مطالعه و قضاوت قرار گیرد. بدیهی است قرار نبوده «دکامرونی» از دل این ساخت و سازهای هنری بیرون بیاید و یا روحانیت در قالب کشیش «جن گیر» ویلیام فرید کین خودنمایی

منتخب

هر اندازه
سینماکنجکاوانه
و بازگوشانه و
حتی گاه انتقادی
به روحانیت می
نگردد - که لازمه
خاستگاه هنرمندان
سینمایی است -
تلویزیون محترمانه
و البته
رسمی با این
کسوت برخورد
می‌کند



آنچه ما در زندگی خود تجربه می‌کنیم نیست ولی به هر حال روایت سینما از روحانیت بیشتر چالش برانگیز بوده تا تلویزیون. این چالش با روایت کمال تبریزی در «مارمولک» کلید خورد و در «طلا و مس» به برخورد های کلامی گاه متضادی رسید؛ یکی عاشق فیلم و دیگری فارغ از آن.

به هر روی؛ نه طلا و مس و نه مارمولک هیچ کدام روایت دقیقی از زندگی روحانیون نبوده اند؛ در عمده این آثار مثل «زیر نور ماه» یا حتی «طلا و مس» چالش مهم زندگی روحانیون این بوده که چرا مردم ما را سوار تاکسی نمی‌کنند یا بچه ما وقتی لباس روحانیت داریم در کنارمان راحت نیست و... موضوعاتی دیمده شده مربوط به اوایل رسیدن پیام دوم خرداد! در این آثار زندگی روزمره روحانیت روایت نشده است بلکه روحانیت به مثابه سوژه و برای بیان برخی دغدغه های اهل هنر مورد معامله قرار گرفته است؛ که البته در این معامله ضرری نبوده و بی حرمتی (مگر در مورد فیلم سینمایی به غایت معنا مبتذل «افراطی ها») هم دیده نشده است. هستند کسانی که معتقدند درام باید ابزاری باشد برای روایت زندگی حقیقی روحانیون این روزها. در این صورت شاید تنها فراخوانی یک سریال تلویزیونی بتواند این

خواستہ را تامین کند تا شما بتوانی زندگی یک روحانی را آن گونه که هست به تصویر بکشی. برخی از روحانیون پس از انقلاب در جایگاهی قرار گرفته‌اند که درست در برابر جایگاه هزار ساله پیشینش است: قرار گرفتن در کسوت مدیریت، زبان دان شدن، سفرهای تبلیغی خارج از کشور، تدریس در دانشگاه های داخل و خارج کشور، ورود به اقتصاد، ورود به سیاست، ورود به دستگاه قضا، ورود به کسوت معلمی در آموزش و پرورش، آشنایی با دنیای مجازی از وبلاگ گرفته تا دانشکده مجازی، از تالسیس رستوران گرفته تا راه اندازی سینما و دفتر تولید فیلم و... مهم این است که ببینیم کدام یک از این نقشها و امکانات و هنرها با جایگاه روحانیت پیشینه ای تقارب بیشتری دارد. در کدام یک مدیر، روحانی شده و در کدام یک روحانی، مدیریت نیز یاد گرفته است. نمایش روحانیونی که سوژه نیستند بلکه بندگان هستند که برای موفقیت در کسوت روحانیت به دیگر توانمندی ها هم مجهز شده‌اند و سلوکشان به رفتار سنتی روحانیت نزدیک است؛ شاید مهمترین تلاش آینده ما این است: رهایی از وسوسه ترسیم مدرن روحانیت برای خوشایند خلق الله.

متنخب

در سوپیه سینما همچنان روحانیت یک سوژه است برای بیان حرفهای نویسندگان و تهیه کنندگان. در حقیقت ترسیم روحانی آن گونه که خود دوست دارند یا در زندگی شان تجربه کرده اند. لذا در جاهایی با خواست جمعی روحانیون در تقابل قرار می‌گیرد

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

آن که عهده‌دار بار رسالت و دعوت خلق به حق است، نیازمند امداد الهی است تا قلبی پاک و مطهر در سینه داشته باشد؛ قلبی که صاف و بی‌غش باشد و چون آینه‌ای حق‌نما، نور حقیقت را بازتابد و بنمایاند.

طلبه‌های خراسانی، به تهران آمده تا از محضر یکی از اساتید تهران بهره علمی ببرند. اما از بدو ورود، با مشکلاتی که مقتضای زندگی در پایتخت است، مواجه می‌شود. این مشکلات هرچند در آغاز، چندان نمی‌تواند او را از مسیر اصلی‌اش خارج کند و روند عادی زندگی و نگاه او به این زندگی جدید را تغییر دهد، اما به مرور درمی‌یابد که گاه دغدغه معاش می‌تواند طلبه‌ای را از درس صبحگاه غافل کند و تنگی زندگی، مانع خدایی شدن نیت‌ها باشد. شخصیت داستان برای شرکت در درس اخلاق حاج آقا رحیم، هرروز با یک مشکل روبه‌رو می‌شود، یک روز به سبب کار و کاسبی رفیقش به کلاس درس نمی‌رسد، یک روز مجبور می‌شود کودک خردسالش را با خود به مدرسه بیاورد و روز دیگر ماجرای دیگر. زندگی مجالی برای درس خواندن نمی‌دهد و بزرگ‌ترین مشکلی که ناگاه از راه می‌رسد، بیماری زهراسادات همسر طلبه داستان است. همه این مشکلات در مسیر داستان، برای تربیت اوست و اینکه با تمام وجود، مفهوم این بیت شعر استاد را که در پایان فیلم گفته می‌شود، درک کند که

«بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که درس عشق در دفتر ننگد»

تا بدین جا باید به کارگردان و نویسنده دست‌مریزاد گفت؛ هم به سبب محور داستان که رویکرد سراسر اخلاقی به مسیر تحصیل معرفت دینی دارد، و هم به دلیل نگاه مشفقانه و درعین‌حال هم‌دلانه به زندگی طلبگی و برداشت رحمانی از این سبک زندگی که در فیلم وجود دارد. اما باین‌همه، نکاتی درباره رویکرد داستان به این سبک زندگی وجود دارد که شاید بتوان آن را در

سوره انشراح در سکناس یا بانی فیلم طلا و مس قرائت می‌شود و به نظر می‌رسد آنچه از ابتدای فیلم به صورت رمزی و با بیان نمادین بر آینه جادو نقش بسته، در این سکناس رمزگشایی می‌شود و شخصیت اصلی داستان، در سیری از حوادث و اتفاقات، به پیامبر رحمت تاسی می‌کند و به لطف زنگارزدایی از قلب و تطهیر روح، سعادت تشریف به سرای عشق را می‌یابد و به برکت این باریابی است که طلبه واقعی می‌شود و ...

علامه طباطبایی در ضمن تفسیر آیه مبارکه «و وضعنا عنک وزرک» می‌نویسد: «گفته شده: (وضع وزر) به این روایت اشاره دارد که دو ملک بر پیامبر نازل شدند، سینه‌اش را شکافتند، قلبش را بیرون آوردند و تطهیر کردند. سپس قلب را به پیامبر پس دادند و در جایگاهش قرار دادند». علامه معتقد است که این گفته با سیاق آیه همخوانی ندارد و سخیف است. از ضعف و ناهمخوانی این روایت با سیاق آیه که بگذریم، نکته‌ای ظریف در این «قیل» نهفته شده؛ نکته‌ای که با وجود ضعف روایت، باز هم جالب توجه است و آن برداشت راوی از آیات سوره انشراح است؛ گو اینکه بار گرانی که بر دوش پیامبر سنگینی می‌کرده، زنگاری بر دل بوده است و بس ... و صد البته که راوی، این زنگار را بر قلب خویش احساس می‌کرده و در هم‌ذات‌پنداری با پیامبر رحمت، راوی، زدودن زنگار دل خویش را به‌سان برداشتن بار گران و انشراح صدر تلقی کرده است و چه تلقی لطیف و ظریفی! باز هم به نظر جناب علامه، بار گرانی که بر دوش پیامبر سنگینی می‌کرده، رسالت ایشان و دعوت مردمان به سوی خداوند بوده است و همین بار است که حملش نیازمند گشادگی سینه و امداد خداوند است. بار گرانی که به سبب آن، پیامبر، پیامبر شد و نام زیبایش، رفیع گشت. بدین ترتیب، شاید بتوان رابطه‌ای میان به‌دوش کشیدن بار رسالت و تطهیر قلب جست. به عبارت دیگر،

منتخب

سوره انشراح در سکناس پایانی فیلم طلا و مس قرائت می‌شود و به نظر می‌رسد آنچه از ابتدای فیلم به صورت رمزی و با بیان نمادین بر آینه جادو نقش بسته، در این سکناس رمزگشایی می‌شود و شخصیت اصلی داستان، در سیری از حوادث و اتفاقات، به پیامبر رحمت تاسی می‌کند



شمار انتقادهای وارد بر فیلم دانست.

نخست آنکه طلبه داستان، بدون ذکر هیچ دلیلی تمایلی به انجام کارهای طلبگی - کارهای درآمدزا مانند منبر و نویسندگی و تحقیق - ندارد. واقعاً به عنوان مخاطب فیلم نمی توانم بفهمم چرا نیکو و مستحسن است که یک طلبه فرش بیافد و امرار معاش کند، اما نباید به منبر برود و زکات دانش خود را پرداخت کند؟! یا نباید برای امرار معاش دستی به قلم برد و به کار پژوهش و نویسندگی بپردازد؟! در کدام عرف علمی، پسندیده است کسی که کارش کسب دانش است، با وجود توانایی بر امرار معاش از راه دانش، دست به کار حرفه‌هایی شود که او را از درس و بحث باز دارد؟! در سکانسی گفتگوی سید با دوستش را می بینیم که سید را اهل فضل و کمال می خواند و به او می گوید که می تواند به منبر برود، اما با خودداری سید روبه‌رو می شود. شاید نویسنده محترم پاسخ دهد که شخصیت داستان به لحاظ اخلاقی خود را شایسته قرارگیری در جایگاه وعظ و خطابه نمی بیند و از این‌رو از منبر چشم‌پوشی کرده، اما باز هم به عنوان مخاطب فیلم، باید بگویم که چنین دلیلی برای منبر نرفتن، در هیچ سکانسی از فیلم دیده نمی شود و به اصطلاح درنیامده است.

نگاه ایمان‌گروانه‌ای که بر کل فیلم سایه افکنده، مانع از نمایش وجوه عقلانی در این سبک زندگی طلبگی شده است. سید در برخورد با سرپرستار بیمارستان که به منزل آنها آمده، «چو بید بر سر ایمان خویش می لرزد» اما به نظر می رسد همان باز گذاشتن در حیاط خانه، در برطرف شدن حرمت شرعی قرار گرفتن زن و مرد نامحرم در خلوت کفایت می کند. طلبه داستان همچون کشیشان و رهبانانی که از زنان می‌گریزند، یک‌به‌یک پرده‌ها را کنار می‌زند و با نگاهی نگران از این سو به آن سو می‌رود تا مبادا که «شاهدان گر دلبری زینسان کنند

زاهدان را رخنه در ایمان کنند»

نکته جالب ماجرا این است که در این سکانس، پرستار در کمال خونسردی، رفتاری متعادل و معقول دارد.

گذشته از اینها انتقاد دیگری که نه تنها بر فیلم طلا و مس، بلکه بر بسیاری از فیلم‌هایی از این دست وارد است، فقدان نگرش صحیح به قشریندی اجتماعی طلاب است. معمولاً در این فیلم‌ها با طلبه‌های روبه‌رو می‌شویم که رفتاری روستایی، فاقد هرگونه پیچیدگی و تاحدودی کودکانه دارد. برای این تیپ، لاجرم فرآورده‌های مدرن فناوری، جالب توجه است، تلقی او از احترام متقابل و انسانی در حد آداب معاشرت و سطوح روئین تربیتی است و در نهایت، همه اینها برای به تصویر کشیدن فضایی است که در آن، آموزه‌های دینی ساده‌سازی و ساده‌گویی شود. هدف خوب است، یا به قول بازاری فیلم طلا و مس «گیریم که جالب نباشد، بد هم نیست». اما نکته‌ای که در این فیلم‌ها مغفول می‌ماند، نگاه واقع‌گرایانه به تنوع سبک زندگی طلبگی و تنوع تیپ‌های گوناگون طلاب است. واقعاً کدام مخاطب باور می‌کند که طلبه امروزی در تهران یا حتی در شهرستان‌ها شخصیتی مثل سید داستان طلا و مس داشته باشد؟ آنها هم که باور می‌کنند، معتقدند این تیپ از طلبه‌ها بسیار اندک‌اند.

اما از حق نباید گذشت که شخصیت سید در این فیلم، شخصیتی جذاب و دوست‌داشتنی است و از این‌رو باید از کارگردان، نویسنده و هنرپیشه - به‌ویژه آخری - بسیار سپاسگزار بود. این یادداشت را با لطیفه‌ای به پایان می‌برم. وقتی با یکی از استادان که سپیدی شیخوخیت بر لحيه‌شان نشسته بود، تماشای این فیلم را به پایان بردیم، دستی به محاسن کشیدند و گفتند: می‌دانی چرا معاشش تنگ شد؟ درحالی‌که از پرسش و حساسیت ایشان به فیلم، به وجد آمده بودم، پرسیدم چرا؟ ایشان گفتند: چون از آغاز تا پایان، یا مشغول تحصیل و مطالعه معقول بود یا کلام؛ یکی نیست بگوید جوان! فقه بخوان، فقه!

منتخب

- نکته‌ای که در
- این فیلم‌ها مغفول
- می‌ماند، نگاه
- واقع‌گرایانه به تنوع
- سبک زندگی طلبگی
- و تنوع تیپ‌های
- گوناگون طلاب
- است. واقعاً کدام
- مخاطب باور می‌کند
- که طلبه امروزی
- در تهران یا حتی
- در شهرستان‌ها
- شخصیتی مثل سید
- داستان طلا و مس
- داشته باشد؟

گزارشی از جلسه نمایش، نقد و بررسی فیلم سینمایی طلا و مس در شهر مقدس قم

کیمیای اخلاق، مس وجود

گفتن از طلاق آسان شده است. در آخر فیلم، ما از زبان استاد اخلاق می شنویم که محبت کردن برای خدا ارزشمند است. در حالی که من نمونه‌های فراوانی دیده‌ام از مردانی که زانشان بیمار شده‌اند و بی درنگ به ازدواج مجدد اقدام کرده‌اند که این باعث تشدید بیماری همسرشان شده است. ما به اقتضای شغلان کمی حساس‌تریم و همین مرا برانگیخت تا نگرانی‌هایم را در فیلم بازتاب دهم.

بهر روز شعبی در نخستین بخش از سخنان کوتاهش، این گونه به تلاش خود برای درآوردن نقش یک طلبه اشاره کرد:

بازی کردن در لباس و نقش یک روحانی سخت است. من بخشی از زندگی طلبه‌ها را بازی کردم که تابه‌حال نه من و نه دیگران ندیده بودند؛ زندگی شخصی طلبه‌ها در حالی که مردم، ابعاد دیگر زندگی این قشر را دیده‌اند. از طرفی قداست زندگی روحانیون هم کمی کار را سخت کرده بود. من و آقای جواد عزتی بازیگر دیگر فیلم، چند سفر به قم آمدیم تا به کمک برخی طلبه‌ها و جناب آقای اسدی زاده بتوانیم با راه و رسم و سلوک طلاب آشنا شویم و دست کم از اشتباهات خودمان در ایفای باورپذیر نقش پیشگیری کنیم.

نصرت‌الله تایش نیز در سخنان آغازین خود، در پاسخ به این پرسش که جایگاه فیلم طلا و مس را در سینمای دینی چگونه می‌بیند، گفت: سابقه سینمای مادر برابر سینمای غرب کمتر است. در نتیجه توصیف سینمای دینی سخت است و حتی تعریف نسبت سینما و دین در ایران بد فهمیده شده است. حتی گاهی این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان بین سینما - با همه ضروریات دنیوی‌اش - و دین، رابطه برقرار کرد؟ واقعیت آن است که در غرب درباره سینمای دینی بحث می‌شود. این در حالی است که از منظر شیعه، سینمای دینی وجود دارد. سینمای دینی مبتنی بر روایات شیعه، امکان‌نوریزه شدن دارد. با ساخت کارهایی مانند طلا و مس توسط برخی تهیه‌کنندگان، این امکان برای امثال بنده ایجاد می‌شود که درباره سینمای دینی و مصادیق آن بیشتر بحث کنیم. روزی آرزوی ما این بود که دیالوگی در خشان در یک فیلم گفته شود که یا دینی باشد یا برآمده از یک روایت باشد. حال در فیلم طلا و مس می‌بینیم که سیدرضا سوره اشراخ و آیه آن مع العسر یسرا را می‌خواند؛ ما نسبت آیه با آن لحظه فیلم و وقایعی که به بازیگر گذشت را درمی‌یابیم، بی‌آنکه گل درشت باشد یا شعاری پرداخت شده باشد. آیه قرآن سر جای خودش و به عنوان یک دیالوگ مطرح می‌شود. یا وقتی پرستار می‌گوید زندگی یعنی دیدن چیزهای کوچک، شاید ترجمان این روایت باشد که فعل الخیر و لا تحقر و امنه شینا اینها ترجمان سینمایی پیدا کرده‌اند. در فیلم طلا و مس، ما با نمایش اخلاقیات روبه‌رو هستیم. در فیلم پدر خوانده، می‌بینیم که پدر خوانده معتقد به برخی اخلاقیات است که غیر شعاری پرداخت شده‌اند؛ برای نمونه در جایی از فیلم که پدر خوانده‌های آمریکا جمع شده‌اند و در برابر این پیشنهاد که مافیاء و ارد تجارت مواد مخدر شود، زیر بار نمی‌رود. طلا و مس توانسته دنیایی از زندگی طلبه‌ها بیافریند که تماشاگر با آن ارتباط برقرار کرده و حتی اشک می‌ریزد. من این را در واکنش برخی تماشاگران طلا و مس در سینماهای لوکس تهران نیز دیدم که این موقعیت مهمی برای فیلم است. یا همین صف

پنجشنبه ششم خرداد ماه ۱۳۸۹ جلسه نمایش فیلم سینمایی طلا و مس در شهر مقدس قم برگزار شد. شاید مهم‌ترین تفاوت این نمایش خاص، وری‌اش شرکت‌کنندگان آن - که همگی طلاب حوزه علمیه قم بودند - برگزارکننده آن بود که برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی، یکی از زیرمجموعه‌های شورای مدیریت حوزه علمیه قم (اداره کل فرهنگی و هنری) به صورت رسمی، مسئولیت برگزاری یک جلسه نمایش فیلم را بر عهده گرفته بود؛ چرا که پیش از این گرچه شهر قم و طلاب شاهد برگزاری جلسات نقد فیلم‌های سینمایی وطنی و غیره، حتی نقد سریال‌های رسانه ملی با حضور سازندگان آن و برگزاری کارگاه‌های آموزشی نقد فیلم و فیلم‌نامه‌نویسی با حضور برخی منتقدین و عوامل سرشناس سینمای ایران (مانند بهروز افخمی، مسعود فراستی و...) بوده است، ولی در همگی آن موارد، نهادهایی خصوصی یا غیر حوزوی مسئول برگزاری مراسم بودند. حاصل این نگاه رسمی، حضور بسیار زیاد طلبه‌هایی بود که تمامی سالن و حتی راهروهای میان‌صندلی‌ها و بیرون از سالن نمایش را پر کرده بودند. به گونه‌ای که تا زمان جای‌گیری همه افراد، نمایش فیلم با اندکی تأخیر آغاز شد.

با پایان نمایش فیلم طلا و مس که با حضور شماری از مسئولین فرهنگی، هنری و علمی شورای مدیریت حوزه علمیه قم همراه بود، نشست با حضور منوچهر محمدی (تهیه‌کننده فیلم)، بهروز شعبی (بازیگر نقش اول فیلم)، نصرت‌الله تایش (منتقد فیلم و سردبیر ماهنامه فیلم‌نگار) و حجت‌الاسلام عباس محسنی (از روحانیون فعال در عرصه نقد و مستندسازی و مسئول مرکز حفظ و نشر آثار شهید آوینی) جهت بررسی و نقد فیلم برگزار شد. به‌رغم اعلام برگزارکنندگان مراسم، همایون اسعدیان به دلیل پارهای مشکلات شخصی نتوانسته بود در این نشست حضور یابد.

منوچهر محمدی تهیه‌کننده فیلم طلا و مس در ابتدای کلام، با بیان این نکته که در دنیا و تحت سیطره رسانه‌های غرب، تبلیغات منفی فراوانی از جهان اسلام و مسلمانان ارائه می‌شود، گفت:

اینکه اینان بدانند در زندگی ما لطافت، عشق، فداکاری و ایثار هست - چیزهایی که برای مردم دنیا بیگانه نیست - و نمایش این مفاهیم در زندگی و شخصیت چهره‌های دینی مانند طلبه‌ها اهمیت زیادی دارد. این فیلم - ان شاء الله - پس از ایران، در جاهای مختلف دنیا اکران می‌شود و به همین دلیل، انتخاب یک طلبه که چهره‌های دینی است به عنوان شخصیت محوری فیلم که مفاهیم عشق و ایثار و فداکاری در زندگی‌اش حضور دارد، می‌تواند به شکست این جو روانی و رسانه‌ای منفی کمک کند.

وی در ادامه با طرح این پرسش که چرا در فیلم به سراغ این مفاهیم رفته‌است، گفت:

به عنوان یک فیلم‌ساز، نگران خانواده در ایران هستم. مجموعه‌ای از علل و عوامل دارد بنیان خانواده را سست می‌کند. افزایش آمار طلاق - منموم‌ترین حلال - مرا آزار می‌دهد. چه اتفاقی دارد می‌افتد که در تهران رشد طلاق از رشد ازدواج پیشی گرفته است. آیا نباید نگران بود؟ باید نگاهی دوباره بکنیم؛ چرا از دواج این اندازه سخت شده و چرا سخن

منتخب

در طلا و مس، سیدرضا آدمی با عزت نفس است و دلیل نیست. او حتی کمک رقیفش را رد می‌کند و چشمش را پای بالا بردن قالی می‌گذارد. همین‌ها نشان‌دهنده شریف بودن فیلم است

نعال که در انتهای طلا و مس می‌بینیم، نمایشی سینمایی از سیر و سلوک اخلاقی بسیاری از علماست که در فیلم به بهترین شکل گنجانده شده‌است.

بخش زیادی از پرسش‌ها و انتقادات متوجه پرداخت فیلم به جوهی از زندگی شخصی طلبه‌ها بود که از دید شرکت‌کنندگان، یا لزومی نداشت به آن پرداخته شود، یا کم به آن پرداخته شده بود و یا درست مطرح نشده بود. نوک پیکان انتقادات نیز متوجه صحنه‌های مربوط به رضایت سیدرضا برای نی‌نای کردن با فرزندان خردسالش بود که مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. نصرت‌الله تابش در پاسخ به بخشی از این انتقادات گفت: فیلم طلا و مس در پرداخت زندگی خصوصی یک زن و شوهر، آن هم طلبه، بسیار شریف بوده‌است. به لحاظ سینمایی و برای تأثیرگذاری بر مخاطب، فیلم باید به گونه‌ای پیش برود که تماشاگر آن را باور کند. این باورپذیری به معنای انطباق کامل با واقعیت نیست، بلکه فیلم بخش‌هایی از واقعیت را انتخاب می‌کند و آنها را طوری کنار هم می‌چیند که جذاب باشد. همین که در فیلمی مانند طلا و مس، زندگی طلبه‌طوری پرداخت شود که تماشاگر او را دوست داشته باشد و نگران سرنوشتش نباشد، نشانه موفقیت فیلم است. این در حالی است که در سینمای غرب، همه فیلم‌ها تصویری منفی از کشیش‌ها خلق می‌کنند. طلا و مس تلاش می‌کند روحانی را از فراز منبر پایین بیاورد و با نمایش برخی برهه‌های زندگی شخصی‌اش، تماشاگر را وادار کند باور فیق شود و همین نشانه موفقیت است. از یاد نبریم در طلا و مس، سیدرضا آدمی با عزت نفس است و دلیل نیست. او حتی کمک ریفیقش را رد می‌کند و چشمش را پای بالا بردن قالی می‌گذارد. همین‌ها نشان دهنده شریف بودن فیلم است. از طرفی در همان ابتدای فیلم، می‌بینیم که سیدرضا موضوعش را در برابر برخی منکرات زندگی مشخص می‌کند؛ همان‌جا که وقتی صدای موسیقی از اتاق پیرزن صاحب‌خانه بلند است و فکر می‌کنیم پیرزن دارد به موسیقی گوش می‌دهد، رو به ریفیقش می‌کند و می‌گوید: «مطمئن می‌ما رو جای مناسبی آوردی؟» یعنی نشان می‌دهد که چه موضعی نسبت به محرمانت دارد، ولی خب در جایی از فیلم و از باب اکل میته و برای دور کردن فضای افسرده از فرزندانش، حاضر می‌شود تا مانند زهراسادات، نی‌نای‌های کند. فیلم از موضع مریی برخورد می‌کند، نه قاضی. فیلم وسیله‌ای برای تربیت آدم‌هاست و نه قاضی که این کار (مثالی‌نای‌نای کردن) حرام است یا حلال.

بهرز شعیبی بازیگر فیلم طلا و مس، در یکی از معدود دفعاتی که در کل جلسه به حرف آمد، در توصیف سختی‌های ایفای نقش یک طلبه، گفت: سختی‌های این نقش، پوشیدن لباس روحانیت بود. تلاش کردم با نگاه کردن به سلوک روحانیون بی‌اشکال باشم. برخی دریافت‌های معنوی خودم با توجه به نقش سیدرضا در فیلم‌نامه هم به من کمک کرد و البته همسرم در کل فیلم در کنار من بود و به من برای درآوردن رابطه سیدرضا و زهراسادات کمک کرد. در کل، یکی از مهم‌ترین تأثیرات فیلم برای من، این بود که یاد گرفتیم

گاهی احساس دوست داشتن خودم را بروز کنیم. حجت‌الاسلام عباس محسنی در پاسخ به این دست پرسش‌ها که بنا بر ادعای مجری، تعدادشان زیاد و زیادتر می‌شد، گفت: در سینما، برای درآمدن برخی مفاهیم دینی، باید به سمت سمبلیسم رفت. شهید آوینی عنوان سمبلیسم فطری را ابداع می‌کند؛ یعنی مفاهیم والا را گاه نمی‌توان تصویری کرد و ما ناچاریم برای

بیان تصویری آنها، به سمبلیسم روی بیاوریم. سمبلیسم فطری به گونه‌ای است که مخاطب به صورت فطری، آن سمبل و مفهومش را درمی‌یابد. کودکی که در فیلم می‌بینیم و از نظر فقهی مکلف نیست، برای پر کردن اوقات فراغتش از روی عادت، در حال گوش دادن به موسیقی است. چون دیده مردم جامعه برای پر کردن اوقات فراغتشان موسیقی گوش می‌دهند ولی واکنش طلبه در برابر این مسئله چیست؟ وقتی می‌بیند این کودک آن قدر معصومانه با موسیقی برخورد می‌کند، واکنشی نشان نمی‌دهد؛ کودکی که با این موسیقی خو گرفته است و اصلاً نمی‌داند که این موسیقی حرام است. حال وظیفه طلبه چیست؟ شاید برای او حرمت داشته باشد، ولی برای طرف مقابل چه؟ ما حتی در بخشی از فیلم می‌بینیم که زهراسادات، اگرچه گاهی پرده‌ها را می‌کشد و برای بچه‌های نی‌نای می‌کند، ولی در اثر زندگی با همین طلبه، به این توان می‌رسد که بتواند به یک دختر عقب‌مانده ذهنی، سوره توحید را بیاموزد؛ همان دختری که با موسیقی آخت شده. یامی توند در نقطه‌ای دیگر، بانی تحول در زندگی پرستاری بشود که چهار سال در راه دادگاه بوده‌است. همین قدر تأثیر گرفتن از زندگی یک طلبه، برای زهراسادات کافی است. تحولی که به صورت نمادین و بدون شعار به آن پرداخته شده‌است.

منوچهر محمدی در پاسخ به این پرسش که آیا مخاطب خارجی توان درک این فیلم را دارد، گفت: تجربه موفقیت فیلم زیر نور ماه در جشنواره کن، مرا مجاب کرده‌است که می‌شود. در ارتباطگیری با فیلم، تقریباً تفاوتی میان تماشاگر خارجی و ایرانی وجود ندارد. زیر نور ماه در جشنواره هند، مالزی، کن و کره جنوبی، بسیاری از جوایز را برده‌است. من همین انتظار را درباره طلا و مس دارم. اساساً هم دغدغه ما جایزه گرفتن از آن جشنواره‌ها نیست. همین که بتوانیم آن تصویر را بشکنیم که در رسانه‌های خارجی وجود دارد، کافی است. اینکه در خارج، هنوز ایران را با عراق اشتباه می‌گیرند و فکر می‌کنند خیابان نداریم، ماشین نداریم، یا علمای شیعه را به دلیل برخی تشابه‌ها در لباس، با برخی در افغانستان اشتباه بگیرند، دردی است که ما باید کمک کنیم که مخاطب خارجی از این گمراهی خارج شود. اینکه در این فیلم طعم خدا وجود دارد، معنویت وجود دارد، ارزشمند است. این در حالی است که در این فیلم عزت نفس یک طلبه، آن هم در شرایط بد اقتصادی، نمایش داده شده‌است. در حالی که در همین

جامعه ما افراد بسیاری هستند که گمان می‌کنند طلبه‌ها و روحانیون زندگی اقتصادی راحتی دارند دیگر چه برسد به مخاطب خارجی. فیلم در بعد داخلی و خارجی می‌تواند برخی دیدگاهها را اصلاح کند

